

ترجمہ
کمال
دعائیہ

درسیاق شہ - درشتہ نظم

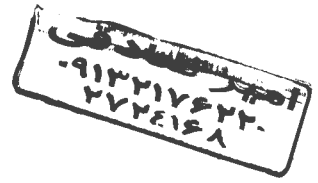
بہ فارسی
تمام فراز کمال

بہ عربی
پارہ ای مضامین

از:
نصیر الدین - امیر صادق

بہار ۱۸۷۱ء





نباک خدا
تدریس حضرت آیت الله العظمی
امام خمینی
مدرسه عالی
۸۱/۶/۲۵

تهیه کننده : نصیرالدین امیر صادقی

ناشر : « » »

تیراژ : چهار هزار

چاپ : دوم

تاریخ : پائیز ۱۳۷۳

چاپ : اتحاد



بسمه تعالی

اولین سال امام

از آن روزی که جان از جسم مارت

بسوی جانِ جانِ یکسال بگذشت

از آن شب که می‌آتش جانانه شکست قبح‌ها در دمان یکسال بگذشت
هدیه بردوان پاک بزرگمردی که تنگه زندان جهان را احساس کرد و برای
رهایی از آن گفت دعا بخوانید که دعاها درهای آسمان را بریدی شای
باز میگردد. دعا بخوانید که دعای شماست آن صاعداست و از خلق
بسوی خالق بالا میرود، چونانکه قرآن دعای خدا بود که از ادب بسوی خلق
نازل شد.

بیاد نخستین سالی که جایش همه خالی است اگر چه همه ظرف‌های دل
مشاقان از شهد شربش بالبت است.

سلام و صلوات خدا بر او باد

شرمش

دیدم که در سراسیمه ای او قاده و دسم می است گفتند آنچه می توانی
 هم گذاری و هم بری بخرد عاقبت دعا که خواندن او خواستن از او بلکه
 خواستن اوست دعا که بار شدن آرزو شدن جستن پریدن از تنگنایی
 تابه اوج ابدیت پر کشودن است اگر چه به صورت جزا و سوزان و اشک
 روان نیست و جزا قرار به شرمندگی نمی باشد ولی روح بندگی است گشودن
 دقیر دل و فقر آفرینش و کتاب بسین است پس آنرا در سایه آفتاب
 علوی دع گشودم باشد که گشایشی گردد
 گشودم دقیری از قلب سوزان بهمنی ای اخلاک فردا
 روانی بهر بیداری شجا
 چراغی از برای تیره روزان

بنام خدا

کَمیل کیست؟

کَمیل بن یزید نخعی سردی زاهد و عالم، از شاگردان مولای امامیرالمؤمنین علیه السلام
در اخلاق و عِفان و راوی همین دعاست.

کَمیل مَقی از طرف مولا فرماندار بود و از نوشته های امام به دوست: "این از نامو
مرد است که در کاری که بهمه گرفته اقبال برزد و بر چیزی خود را بر حمت اندازد که بران تکلیف
کَمیل میماند است که بشی امام دست او را گرفته به صحابه برد و از رخ نهانی گفت
آهی دردمندانه کشید و گفت: ای کَمیل مردم سه دسته اند عالمان بانی، دانشجویان در اینجا
و گمان دنبال چهار پایان که به هر آوازی جلب میشوند و با هر بادی میسند و دگرگردند.

ای کمال در این جا (اشاره به سینه اش) علمی نهفته است یکاش مثل رسیده
میکردم ایان که هستند بیشتر بی ظرفیتها و دنیا طلب تا و اسیران شهوت و هوا هستند
و دانش اگر میسر در آنت که حالش میسرند و با خود به گور میزنند.

معدنک زمین از حجت حق خالی نمی ماند همواره هستند کسانی که بیاموزند بیاموزند
ولی تعدادشان کم است.

آمان در میان اهل جهان غریبه اجاشان عهدش مردم نیست در اوجشان متعلیل
آه که چقدر مشتاق لغای آنانم. اینک ای کمال راه خودت پیش گیر و فراموش کن
و کمال رفت و علی تنها ماند چه که معتد بود علی همیشه باشد علی میان دیگران
غریب تنها بود و دیر که چنین بود و دیر هم و شاید فردا هم که دیشب داده مدت گنجایش انداخت
کمال گوید بهشی در مسجد بصر خدمت مولان شبیه بودیم و سخن از معنی «فیما یقرن کل امرئ»
(ایده القدر) آمد امام فرمودند آن نیمه می توان است اگر بنده ای خدای ابره عامی خصم خود
آمرید و دعایش متجرب است تقاضا کردم به من تعلیم فرمود و سفارش کرد و شهادت می داد
یا مایه کیبار علی کیبار لاقال در همه عمر کیبار خواهد شد و خودش را دیدم در حال سجده و نماز (اقوال سید)

کاش بودیم دمی شنیدیم دمی آموختیم دمی افوس ...
 او میگفت: «خواننده خدای مهربان به این دعا اجابت میگرد». پس چرا
 چون هم اولفته بود: «شرط اجابت دعا معرفت مسؤل است»؛ شرط است
 بدانیم چه میخواهیم و چه میخواهیم، و از که و برای چه؟
 مختصری که دلائل از نظر تان میگذرد به این امید است که شاید یکی برای دست دادن
 معرفت به دعا باشد. و آخر بوقت و معین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»
 «ای دعا از تو اجابت هم ز تو»

دعا که به معنی خواندن و خواستن است کار فطری همه موجودات زنده است
 که هدف دارند و انزای طلبند.
 امتیاز انسان دعا به این است که هدفش بی نهایت است انسان طالب مطلق است

به خدا حضرت میکند پس بهتر که خود را خود را گوی که بی نهایتی خود و بدو حال وجود دارد
کشتی سگهان

منطق قرآن این است که بشر ظناً اهل دعاست چنانکه بسیاری از وحشیان و کافران
از دعا غافل نمیدول و چون گرفتار شوند همتشان بیدار و به حال دعا برگردند؛ و در پاسخ
کسانی که می پرسند خدا کیست و رب العالمین چه معنی دارد، میگوید: «او همان کسی است که چون
کشتی شما به طوفان دریا و حمله می امواج کشت از او کمک می طلبید و او را می اندوخت و به بی
دلی چون از خطر رهایی یافتید و در مرتبه به حال کارا و توان باز میگردد.»

منطق قرآن این است که (برخلاف ادعای برخی از مادیون، بیچارگانی انسان
به خدا معتقد نکرده و نمی تواند چنین منبری داشته باشد؛ بلکه بیچارگان پناه به جایی می برند
که قبلاً به آن معتقد شده باشند؛ منطق قرآن این است که منکر واقعی خدا و دعا وجود ندارد
و آنانکه انکار می کنند عقیده می خود را می پوشانند و به همین خاطر به آنها کافریه میشود که کفر
به معنای پوشش است چرا؟ چون میخواهند در کتاب ظلم و فساد متعرضی از سیر و دین داشته
منطق اسلام این است که توای انسان نمیتوانی که دعا کنی. اگر در رخا کشتی

در تاریکی شب در جعبه کبر کنی در تنهایی به سجده فروزی در تنهایی و گشت و گشت
این است که این حال درونت را مواردی آشکار کن دعایت را بر زبانت حاکم
در همه جا و همه وقت و همه کار اهل دعا باش. همواره در نماز و نیاید و در محضر اهل
نقطه در حال اضطراب و نگرانی که فرعونیان از آنکه به شهادت داده و زخم خورده بانی شده اند
روز رومی پیش تنی نالان شده نیمه شب فرعون هم گریان شده

استمداد از غیب جهان

سخن قرآن این است که در مجلس یاری که برداشته ای ناتوانی. تو که میخواهی آسمان
و زمین را تسخیر کنی محتاج به امدادی هستی محیط بر کل جهان. پس باید دعا کنی. باید با
پروبال عشق وجودت به برتر از ماده و مدت پرواز کنی.

اگر دعا و نیایش نمود؟

در این جهان که بلاها گاهی از حد توان میگذرد و کمرهای شکند و داغها به خاک میاید
شود، اگر اعتقاد و غیب نمایی بود، اگر انسان عقیده به مافوق و مسائل و اسباب است
آسمان که تیرهای سنگ میخورد و اسباب میسازد چه میکند؟ اگر حال دعا و نیایش است

و امید ی که کار ساز جهان بر این بود چمی بود؟ آیا دیگر زندگی مفهوم داشت و زندگی بودن خاصی؟
 این مکتب دعاست که میگوید: «هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ الْهَاطُوا»
 اوست که پس از ما امید ی ما رحمتش نازل میشود.

انسان برای دعاست

مکتب وحی میگوید: تو ای انسان برای خدا هستی، هستی، همه برای او است
 تو از زمین و زمان و سیقمری و آسمانها سیکرانه تر، تو عالم البری و جهان دوتو
 منطوی است تو برای آنی که بخوانی و بخواندت و گرنه آفریده نمیشدی.
 «قُلْ يَا عِبَادِ اللَّهِ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»
 اگر آب نبود تشنگی هم نبود...

... پس مایوس نباش دعا کن. بخوان و بخوان و در طلب جدی باش که اگر
 بنا نبود دعا مستجاب شود حال دعا و نیایش بداشتیم. اگر آبی نبود که رفع عطش کند
 وجود عطش بی فایده بود و این از خداوند حکیم روانست. این با حکمت هستی سازگار
 نمی باشد.

چرا استجاب نمی شود؟

چون نوعاً دعائهای مادعایت . دعا کرده ایم ، بلکه دعا خوانده ایم . دعای
مطالبه است و طلب از احساس احتیاج . و ما غالباً احتیاجی که حق باشد و حقیقت
داشته باشد احساس کرده ایم . از آنست که دعای اجابت نداشته است .
آب کم جوشکی آور به دست بایجو شد آبست از بالادست
اگر دعای در اختیار نداشته دل بود ...

... چه استعدادها که نمی شکفت ، چه مغزها به شعور و چه دلها که به شور نمی آید . چه ما بزرگ
کدنی شد و نمی شدیم .

اجابت چیست؟

مولانا جلال الدین گوید : در دمندهی شهبازی راه به دعا و نیایش زمر نه است .
خواند و خواش کرد و گریست ولی اثری از اجابت ندید . بایوس شد و خاموش
که چرا دیگر دعا کنیم وقتی اجابت نمی شود ؟
گفتندش اگر مستجاب نبود می توفیق دعایت نمی دادند . اگر ناله ات نمی حوا

در دمنست نمی ساختند

نی که آن الله تو بسیکست؟	آن نیاز و آه و سوزت یکست؟
نی ترا در کار، ما آوردیم؟	نی که ما شغل دگر گشتیم؟
گریه ما و چاره جوئیهای تو	جذب ما بود و گشاد آن پای تو
دام آن فرعون اصد ملک دما	تا نمود او دعوی غنم و جلال
در همه عمرش ندید او درد کس	تا نبالند سوی ما آن گنم کس

در آمد بهتر از ملک جهان

تا بخوانی تو خدا را در نهان

"إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ"

ترجمه
کمال
دعای نه

در سیاق شر - در رشته نظم

به فارسی
تمام فزادش

به عربی
پاره ای مضامین

از:

نصیر الدین - امیر صادقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
دُعَايُ كَيْلِ بْنِ زِيَادٍ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ
كُلَّ شَيْءٍ وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَ
خَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَذَلَّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَبِحُجْرَتِكَ الَّتِي
غَلَبْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَبِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا يَفُومُ لَهَا
شَيْءٌ وَبِعَظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ
بِسُلْطَانِكَ الَّذِي عَلَا كُلَّ شَيْءٍ وَبِوَجْهِكَ الْبَاقِي
بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ وَبِاسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ أَرْكَانَ
كُلِّ شَيْءٍ وَبِعِلْمِكَ الَّذِي حَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ
بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي ضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ يَا نُورُ يَا
قُدُّوسُ يَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ وَيَا آخِرَ الْآخِرِينَ

برحمت که همه چیز را در برگرفته است .
 بقوت که همه چیز را مقهور ساخته ، همه چیز را برش خاضع و
 بجلال و جبروتی که بآن بر همه چیز غالب و پیروزی
 بعزّت که چیزی را برایش توان مقاومت نییاست
 خدا یا بنصرت که همه هستی را از خود پر ساخته .
 بسطنت که بر همه چیز استلا دارد .
 بآن چهره و ذات خداوندیت که پس از فانی همه چیز باقیست
 بآن اسمائیت که همه ارکان جهان را پر کرده .
 بآن علمی که بر همه چیز احاطه دارد .
 بنور آن چهره ای که همه چیز را روشن و تابنده کرده است .
 ای همه نور و روشنائی ، ای همه قدرت و پاکیزه گی
 ای اول همه گذشتگان و ای آخر تمام آیندگان .

تو ای اول، تو ای آخر کجائی
 کجائی ای یک از جاها جلدائی
 کجائی ای تمام روشنائی | تو آخر باغریان آشنائی

بشام تار رهپویان نا کام
 کجائی ای تمام روشنائی

تو پایان ره گشتگانی
 نه آنم من بوصف تو ز آنی

تو آغاز همه بختگانی
 توئی پاکیزه تر از و هم بهتر

دل دیوانه خوان تجلی هست
 نمیداند تجلی در کجا نیست
 اگر هستی سرسبز جلوه ای است
 پس این دل ای خدا دیوانه کیست

الا ای پاکتر از روشنائی
که در عین غیری بی آشنائی

الا ای بی نیاز از ذکر حاجت	که کار توست بی حاجت
بآن رحمت، بآن عالم فراگیر	بآن باران از آن یم سرایز
بآن شوکت بآن عزت، بآن قدر	بآن قدرت، بآن قهاری فرد
بوجهی که پس از هر چیز باقیست	کز آن هستی همه هست نه نیست
به آسمانی که پر کرده جهان را	تن و جانرا، زمین را و زمان را
به آن بنیش، به آن دانش، به آن نور	کز آن هشیار وستی نیست
به آن وجهی کز آن هر جا بست تا بان	همه روی جهان چون آفتابان

که ما را ای خدا از ما جدا کن
نگه بر ما مکن، کار خدا کن

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْنِكُ
الْعِصَمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ
النِّقَمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُجِبُّ الدُّعَاءَ
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُزِلُّ الْبَلَاءَ
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَكُلَّ

خَطِيئَةٍ أَخْطَأْتُهَا

فِيَا مَنْ عَلَى كُلِّ الْخَطِيئَاتِ غَافِرٌ
وَيَا مَنْ عَلَى كُلِّ الْفَضِيحَاتِ سَاتِرٌ
إِلَهِي لَنْ جَلَّتْ عَلَيَّ جِنَايَتِي
جَلَالُكَ يَا رَبَّ الْجَمِيلِ فَجَابِرُ

خدایا، بیا مرزگناهای منی که پرده های عصمت میسرد.
 خدایا بیا مرزگناهای منی را که بدست کیندم می سپرد.
 خدایا بیا مرزگناهای منی را که نعمت به نعمت تغییر میدهند.
 خدایا بیا مرزگناهای منی را که دعایم محبوس کرده.
 خدایا بیا مرزگناهای منی که بلا نازل میگردانند.
 خدایا بیا مرزگناهای منی را که دنبالش رفعم و هر خطا که مرتکب شدم

که از رخ میرد شرم و حیا را که از ما میدراند پرده ها را که در بندد بروی عذرخواها که ما را میسپارد دست کفیر به بندد کوشه ها را و صداها نه بردارد حجاب از روی حایم	خداوند بیا مرز آن خطاها بخش آن کرده ها، ناکرده ها بیا مرز و بخشا آن گناهان از آن راه و از آن سیرا بگذر از آنها که کند حبس دعاها نه بگذارد ترا در پرده خوایم
---	---

خداوند بیا مرز آنچه از ماست
 که از ما نیست جز عفو تو و ذر خواست

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ وَأَسْتَشْفِعُ
بِكَ إِلَى نَفْسِكَ وَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تَدُنِّي
مِنْ قُرْبِكَ وَأَنْ تُوْزِعَنِي شُكْرَكَ وَأَنْ تُلْهِمَنِي

ذِكْرَكَ

إِلَهِي فَأَلْهِمْنِي بِذِكْرِكَ بِالدِّكْرِ
وَرَبِّي فَأَوْزِعْنِي فَأَشْكُرُ بِلا شَكْوَى
إِلَهِي فَقَرِّبْنِي إِلَيْكَ وَبَعِدْنِي
مِنَ الْمُبْعَدِ الْأَدْنَى إِلَى مَنْ لَهُ الْقُرْبَى
بِكَ رَبِّي أَسْتَشْفِعُ بِكَ مِنْكَ أَسْتَدْفِعُ
عَلَيْكَ فَأَسْتَغْنِي عَلَى مَنْ هُوَ لَطْفِي

خدایا، بوسیله ذکر ت تقریب میجویم
 من خودت را بدرگاهت شفیع می آورم.
 از تو میخواهم، بجزو کرمت، مرا بخودت نزدیک کنی
 به شکر تو فایده بدی، ذکر و یاد تو را الهام فرمائی.
 به من بیاموزی چگونه با تو سخن بگویم، چگونه با تو مناجات کنم.

رفتم بآن درگاه جویم
 که به ادنت نیب باشد عیبت
 تو خود ما را بخود نزدیک فرما
 بکن ما را بشکر خود موفق
 الا ای یاد تو شادی هر غم

من از ذکر تو یارب راه جویم
 شفیع ما توئی در عرض حاجت
 الا ای نیکفر، ای نیک فرما
 الا ای شکر شکر حق بر حق
 بکن ما را بیا دهنوش ملهم

غم تو ریشه سوز آرزوها
 الا ای شادیست سترمگوها

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ
خَاضِعٍ مُنْذَلٍّ خَاشِعٍ أَنْ تُسَامِحَنِي وَتَرْحَمَنِي
وَتَجْعَلَنِي بِقِسْمِكَ رَاضِيًا قَانِعًا وَفِي جَمِيعِ
الْأَحْوَالِ مُوَاضِعًا

وَيَا غَافِرَ الزَّلَّاتِ لَكَ رَبِّي أَنْ تَرْضَى	فَيَا سَيِّدَ السَّادَاتِ عَلَيْنَا لَكَ الْعُتْبَى
بِقِسْمِكَ فَتَقْنَعَنِي عَلَى كُلِّ مَا يُقْضَى	إِلَهِي فَسَامِحْنِي عَلَى كُلِّ مَا يُقْدَرُ
بِكَ بَدُّنَا يُخْتَمُ لَكَ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَى	بِكَ خَتَمْنَا يُبْدَى لَكَ الشُّكْرُ فِي الْأُولَى

خداوند از تو میخواهم

خواهش بنده ای که ذلیل و سزا فکنده است . با من
مسامحه فرمائی ، بر من سخت نگیری ، خدایا ترحم کن ،
بقسمت قانعم کن ، بتقدیرت را ضمیم گردان

خدایا در همه احوال و اوقات
مر ارضی و قانع کن ملاقات

سزا خجالت بپا افکنده ام من
بجویت جز گدائی نیست کارم
سجگمت را ضمیم گردان بهر حال
که تا خود را بغنی تو نباشم
بگری آور آه سر دمارا
دل مارا بشوق خود بشور

خدایا بنده ای شرمندہ ام من
گدایانه ذیلی خواستارم
خدا ای میل تو برتر ز آمال
چنانکه دوست میداری بسارم
کریمیا ای که دانه درد مارا
اگر خواهی بمنیرم زنده گور

بر آ شو بان که خود آشفستگی ها
بسوزاند با طحفتگی ها

اللَّهُمَّ وَأَسْأَلُكَ

سُؤَالَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَأَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ

الشَّدَائِدِ حَاجَتَهُ وَعَظَّمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتَهُ

اللَّهُمَّ عَظِّمْ سُلْطَانُكَ وَعَلَا مَكَانُكَ وَخَفِي

مَكْرُكَ وَظَهَرَ أَمْرُكَ وَغَلَبَ قَهْرُكَ وَجَرَتْ

قُدْرَتُكَ وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومِكَ

وَحِرْزِي وَمَلْجَأِي	إِلَهِي وَمَوْلَايَ
وَمَا دُونَكَ لِمَاؤِي	مَتَى؟ أَيْنَاؤِي

إِلَى أَيْنَ مِنْ قَهْرِكَ	إِلَى أَيْنَ مِنْ قَدْرِكَ؟
إِذَا احْكَمْتَ يُجْرِي	إِلَى أَيْنَ مِنْ أَمْرِكَ

خداوند از تو میخواهد
 نجات کسی که فقرش شدت یافته ، در مشاء روزگار
 پیش تو حاجت آورده و تنها بوعده های تو دلخوش کرده
 و با آنچه نزد تو موجود است مشتاق شده .

خداوند اسطنت عظیم است ، مکانت رفیع است ،
 غافلگیرت پنهان است ، فرمانت آشکار و عیان است ،
 قماریت غالب و قدرتت همه جا و بریانست ، فرار از
 حکومت ممکن نیست .

خوار از حکمت ای مولاروایت	که ملک و قدر تو کجاست
ز دامانها در آرزو جبار	بگو آن کیت کودتش جدایت
خدا یا ملک و سلط عظیم است	مکانت برتر از و هم حکیم است
اگر چه سخت غافلگیری است	ولے هم کار تو ، کار کریم است

کریمی تو کرم کن بر گدایان
 که بیجا نیست خلقت بی نوا یان

اللَّهُمَّ لَا أَجِدُ لَذُنُوبِي غَافِرًا وَلَا لِقَبَائِحِي
سَاتِرًا وَلَا لِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِي الْفَيْيَسَ بِالْحَسَنِ
مُبَدِّلًا غَيْرَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَ
بِحَمْدِكَ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَتَجَرَّاتُ بِجَهْلِي وَسَكَنْتُ

إِلَى قَدِيرٍ ذَكَرَكَ إِلَى
وَمِنْكَ عَلَى

إِلَّا أَنَّهُمَا الْغَافِرُ لَكَ الْعَفْوَ مَا وَسَّعَ ظَلَمْتُ عَلَى نَفْسِي فَيَا ذِكْرَكَ الْأَقْدَمَ	إِلَّا أَنَّهُمَا السَّاتِرُ لَنَا الذَّنْبُ لَا يُحْصَى تَجَرَّاتُ مِنْ جَهْلِي وَيَا ذَيْلَكَ الْأَوْفَى
--	---

خداوند اجر تو کسی را نمی یابم گناهانم بیا میرزد، رشتی هایم
 بپوشاند، بدی هایم تبدیل به نیکی کند، مبعودی جز
 تو نیست، منزهی از همه بدی ها، صد و سیاس تورات
 خداوند! من بخودم گم کردم، سببالت خود بر تو جرات ورزیدم
 باینکه همیشه بیایم بوده ای و نعمتم داده ای، مغرور شدم و
 خاطر جمع و مطمئن زیسته ام

همی غافل شدم از نعمت تو
 هر اسان طایر قلمم بپرزد
 از آن رو پرده عفت دریدم
 نموده قرب تو از خوش دورم
 از آنکه بر شماری بیش کردم

دل آرام شد از نعمت تو
 و له جاداشت تا قلمم بپرزد
 ترا دیدم کم خود را ندیدم
 کرمی تو آورده جسورم
 خداوند! استم بر خوش کردم

ولی غیر از تو آمرزنده ای نیست
 بر رشتی های ما پوشنده ای نیست

اللَّهُمَّ مَوْلَايَ

كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ وَكَمْ مِنْ فَادِحٍ

مِنَ الْبَلَاءِ أَقْلَنْتَهُ وَكَمْ مِنْ عِثَارٍ وَقَبْتَهُ

وَكَمْ مِنْ مَكْرُوهٍ دَفَعْتَهُ وَكَمْ مِنْ شَأْنٍ

جَمِلَ لَكَ أَهْلًا لَهُ نَشَرْتَهُ

كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ | كَمْ مِنْ فَجِيحٍ رَدَدْتَهُ

كَمْ مِنْ وَقِيحٍ وَقَيْتَهُ | مِنْ عَبْدِكَ يَا اللَّهُ

مَنَا بِغَيْرِ التَّنَاهِي

كَمْ مِنْ عِنَادٍ رَفَعْتَهُ | كَمْ مِنْ عَنَاءٍ دَفَعْتَهُ

كَمْ مِنْ شَنَارٍ وَضَعْتَهُ | عَمَّنْ هُوَ فِي الْمَلَاهِي

فَاذْنُ عَلَى أَنْ أَبَاهِي

اَللهُ وِمولایِ مَن

بِاِزِزِشِیِ هَایِمِ رَاکِه پَرْدِه پوِشِاِندی
بِلاِ هَایِ کَمِ شِکِنِ رَاکِه بِرِطِوُفِ ساخِتی بِساغِوِشِنا، کِه اِزِاَن بَارِمِ دَاشِتی
بِساِنا مَایِماِتِ کِه اِزِ مَن بِرِطِوُفِ کُردِی، چِه مَدِجِ وِشِنا هَایِ کِه لَافِشِ
نِبوِدمِ بَرِزِبا نِها اِنْدِاخِتی .

چِه آتِشِا کِه اِزِ دِلِمانِشا نِداِندی چِه کِشِتی هَا کِه بِرِسا حِلِ کِشِاِندی	چِه اِبرِ حِمتِ بَرِکَلِ فِشاِندی چِه رِشِتی هَا کِه دِرِپَرْدِه کِشِیدِی
---	--

چِه مَرِ هِما کِه بَرِزِ حِجْمِ تُو بُوِدی کِه تُو خُودِ عِینِ فِضْلِی، مَحْضِ جُودِی	چِه عِنا کَزِ دِلِ زارِمِ زِدودِی چِه جَایِ مَسَلِتِ هَا وِ دِعا بَستِ
--	---

کِه رازِ تِسْتِ دِرا عِماقِ جانا پَرِا کِندی عِجَبِ بَرِ سَرِ زَبانِ هَا	اِلا اِی رازِ دارانِ نِهانِ هَا شِنا یِ تُو کِه اِزِ مَن بَسِ شِنا هَا
بِمِ اِزِ تُو بَرِکِ وِ بَارِ اِینِ دِرِ حِما بَرِزِ سَایَه تُو، نِیکِ بَنجِمانِ	

اللَّهُمَّ عَظُمَ بِلَائِي

وَأَفْرَطَ بِي سَوْءُ حَالِي وَقَصُرَتْ

بِي أَعْمَالِي وَقَعَدَتْ بِي أَعْلَالِي وَحَبَسَنِي

عَنْ نَفْعِي بُعِدُ أَمَلِي وَخَدَّ عَنِّي الدُّنْيَا

بِعُرُورِهَا وَنَفْسِي بِجِنَائِنِهَا وَمِطَالِي بِأَسْبَدِّ

الْهَى تَعَدَّيْتُ | وَعُدْتُ فَأَفْرَطْتُ

قَصُرْتُ بِأَعْمَالِي

قَعَدْتُ بِأَعْلَالِي

أَمَلْتُ بِأَرْحَلٍ | رَجَوْتُ بِأَهْلِ

تَجَلَّيْتُ عَنْ جَهْلٍ | إِلَى سَوْءِ أَحْوَالِي

فَبُعْدًا لِأَقْوَالِي

وَسُخْمًا لِأَفْعَالِي

خداوندا، مصیبتم بزرگ شد، و بد حالیم از حد گذشت، اعمال
 بدم، دستم را از دامن تو کوتاه کرد غلّ و زنجیرهای هوی و هوس
 مرا میگیر ساخت، آرزوهای خام و دراز، مرا از نفع حقیقیم
 بازداشت، دنیا به مکر و غرورش مرا بفریفت، نفس و روانم
 بمن چسبانت کرد و با جنایتهای خویش مرا از درگاه قرب تو
 مطرود ساخت.

ز حد بگذشت رنج مبتلاها
 میان آنهمه قالوا بلی یا

بتقصیرم ز دامان تو کوتاه
 که دارم کجیان اسب و غم و آه

سپرده دست ذلّ و بنیوائی
 نقرنائی گرم حکم رهائی

خداوندا، بزرگ آمد بلاها
 مگر من بی زبان، افتاده بودم

شده دست گدائے من ای شایسته
 و له پروای ناچیزی ندارم

مرا زنجیر و غلهای هوا
 از این بیدم، نوای بنیوایان

ندارم آبرویی گر بر دوست
 دلی دارم، در نوش حسرت است

فَاسْأَلْكَ بِعِزِّكَ أَنْ لَا يَحْجُبَ عَنْكَ دُعَائِي
 سُوءَ عَمَلِي وَفِعَالِي وَلَا تَفْضَحْنِي بِخَفِيِّ مَا
 أَطْلَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ سِرِّي وَلَا تُعَاجِلْنِي
 بِالْعُقُوبَةِ عَلَى مَا عَمِلْتُهُ فِي خَلْوَايَ مِنْ
 سُوءٍ فَعَلِي وَإِسَاءَتِي وَدَوَامِ تَفْرِيطِي وَ
 جَهَالَتِي وَكَثْرَةِ شَهْوَائِي وَغَفْلَتِي وَكُنْ
 اللَّهُمَّ بِعِزِّكَ لِي فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ رَوْفًا
 عَلَى فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ عَطُوفًا

اللَّهُمَّ بِعِزِّكَ لِي فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ رَوْفًا عَلَى فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ عَطُوفًا	اللَّهُمَّ بِعِزِّكَ لِي فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ رَوْفًا عَلَى فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ عَطُوفًا
--	--

بغریت تقاضا میکنم. دعایم را بدی هایم از تو محبوب
 ندارد، بکارهای رشت نهانیم که فقط تو از آن آگاهی پسوانم بخنی
 گناہانی که در خلوت مرتکب شده ام، بدیها و بدرفتاریها که
 با تو و خلق عزیز داشته ام، کوتاهیها و تقصیرها در انجام وظایفم
 بجمالها و شهوتها و غفلتها می مرا، خدایا این بیماریها را
 با عفو بتم معالجه فرما. خدایا در همه این احوال اموا
 با من رؤوف باش، بر من عطف باش.

تو بانا مهربان مهربانی
 چنین مایتم اما تو چنانی

از تو میخواهم ای حی یکا نه	که در گیرد مرا آتشبان
دعایم نگردد از تو محبوب	نگردم بی تو از کویت روان

که خود کوی توام میبوده حجاب
 خداوند اعنایت کن عنایت

الا ای کن دعایم بے نیازی | کہ باشد کار تو بندہ نوازی
 چہ باشد آنچہ دیدی، آنچہ دانی | پوشانی و ہم رسوا سازی
 کہ رسوای جهانم در نہایت
 چو آید دست و پام در سہادت

الا ای مہربانتر مہربان باش | چنانکہ بودہ ای باز مخیان باش
 خدا یا تو عطفی، تو رؤوفی | ہمانکہ بودہ ای با ما ہمان باش

ہمان رحمت، ہمان عفو و کرم است
 کہ بر بی دولتان بود از تو عادت
 ز جلوتہا و خلوتہای جاہل | ز غفلتہای این دامادہ در گل
 ز بے پروائی این ہرزہ لہا | خدا یا بگذر از دل بگذر از دل
 خدا یا بگذر از دل بی ملامت
 کہ دل را بر ملامت نیست طاقت

تو ای مولای هر مولادرویش
نگاهت را میان را جمله درپس

ولی هر که از بیگانه و نهوش
جهالت عاشقان را جمله درپس

به پیشیت ای بدایت، ای نهایت
چه حاجت گفتن از سر ولایت

خدا یا بنده ای شرمنده ام
نداشتم طریق بندگی را

سراخچلت بیا افکنده ام
ولیکن هر چه باشد بنده ام

مرا خجالت بس ای صاحب سلاست
ده دیگر دلم دردست آفت

من آنم که مستم بر خویش کردم
بیادی که مرا از پیش کردی

جهالت با زجرات پیش کردم
برون از خاطرم تشویش کردم

بنعمت بخشیم از پست نعمت
شدم مغرور و مجور از اطاعت

إِلَهِي وَرَيْ

مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كُفَّ ضُرِّي وَالنَّظَرَ
فِي أَمْرِي إِلَهِي وَمَوْلَايَ أَجْرَيْتَ عَلَيَّ
حُكْمًا اتَّبَعْتُ فِيهِ هَوَايَ نَفْسِي لَمْ أَحْزَنْ
فِيهِ مِنْ تَزْيِينِ عَدُوِّي فَخَرَّنِي بِمَا أَهْوَا
وَأَسْعَدَهُ عَلَى ذَلِكَ الْقَضَاءُ فَنَجَّاهُ وَزَيْتُ
بِمَا جَرَى عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ بَعْضَ حُدُودِكَ
وَخَالَفْتُ بَعْضَ أَوْامِرِكَ فَلَاكَ الْحَمْدُ عَلَى
فِي جَمِيعِ ذَلِكَ وَلَا جُحَّةَ لِي فِيمَا جَرَى عَلَيَّ
فِيهِ قَضَاؤُكَ وَالزَّمَنِي حُكْمُكَ وَبَلَاؤُكَ

خدای من و پروردگار من

بغیر تو کیست که از اورفع بجا کنم بخوابم از او نظارت
در امورم را درخواست نمایم .

ای مولای من ، فرمان صادر کردی و در آن تابع هوای خویش
شدم از فریب عدو نترسیدم ، تا مرا مغرور کرد و با آنچه میخواست
ناآل شد ، قضا و قدرت هم بیاری او شافت ، چنانکه بسیاری
از حد و مرزهایت تجاوز کردم از بسیاری از او امرت تخلف و زیدم
با انهمه ای خدای عزیز ، وظیفه من در همه احوال ، حمد و ستایش
تست ، هرگز بروتو در این تقدیرها ، تعرض نخواهم داشت

کجا دارم بگفت عتد اضی
دلی که گشته بر دردتوراضی

الا ای مهربان، پروردگار را

بجز تو کسیت مارا؟ نیست مارا

از او درمان درد خویش جویم	بجز تو کسیت راز خویش گویم
پیام مانده بر در را که گیرد	بجز تو دست مضطر را که گیرد
عم یار از دل زارم، بگیرند	بجز او آورم بارم، بگیرند
در این بی طاعتی بی طاقتم من	خدا یا بنده بی طاعت من
چه در بانی که من نگشوده بستم	چه پیمانها که نایسته شکستم
چه حسرتا که من بیوده خوردم	چه فرمانها که من طاعت نبردم
نبودم آسنانکه و انمودم	از زویر عس و پروا نمودم
نمود از وابستگیها و انکردم	ز بدستی دل پروا نکردم
سپاست میکنم حکمت چنین بود	و لے با اینهمه حکمت چو این بود

نه از تقدیرت ای شه داد دارم

که من برت در خود ایراد دارم

منم آن طایر بی آشیانه
 غزل خوان بهر شاخی پرانه
 بتقدیرت همه شوقم، بهمشاد و گزیرت مرا گیرد نشانه
 جیباسنگ تو بالم سگشته
 از آن خونم بدامانت نشته
 زهر جانی این دل خسته ام جان | که هر سومی جلد بپیک جانان
 ندارد طاقت مستوری خویش | بخود ای جان گریه با غم بدان
 بدان تا ز شایم گل بر آرم
 نوای شورا ز ببل بر آرم

چنین دلم که هر که خوانده است	هم از درهای دیگر مانده است
باین باور چرا محمل کشیدن	که این در مانده بر در مانده است

الا ای عاشقانت مانده بر در
 کرم کن وز نگاهی پرده بر در

وَقَدْ أَتَيْتُكَ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَإِسْرَافِي
 عَلَى نَفْسِي مُعْتَذِرًا وَإِنَادِمًا مُنْكَسِرًا مُسْتَفِيدًا
 مُسْتَغْفِرًا مُنِيبًا مُقِرًّا مَذْنُومًا مُعْتَرِفًا لَا
 أَجِدُ مَفْرَأً مِمَّا كَانَ مِنِّي وَلَا مَفْزَعًا
 أَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي مَرِي غَيْرَ قَبُولِكَ عُذْرِي
 وَإِنْ خَالَكَ أَيَّامِي فِي سَعَةِ رَحْمَتِكَ اللَّهُمَّ
 فَاقْبَلْ عُذْرِي وَارْحَمْ شِدَّةَ ضُرِّي وَفُكْنِي

مِنْ شِدَّةِ وَثَاقِي

يَا رَبِّ مِنْ شِدَّةِ الْوَثَاقِ فُكْنِي وَمِنْ وَثُوقِكَ فَلَا تَفُكْنِي
 فِي وَسْعِكَ الدَّارَ لِأَنْ أَدْخَلْتَنِي
 فَلَا أَبَالِي ضَيْقَهُمْ يَصُكْنِي

و معبود من، پس از آنکہ تقصیر و اسرافکاری در گناه،
 عذرخواہ و پشیمان آمدہ ام، شکستہ بالم و سبزیر و مقترم
 و معترفم، خواستار آمرزش و بخششتم. مفری در ربائی خود
 نمی یابم فریادری کہ بسویش بروم نمی بینم جز این کہ تو ام
 بپذیری و مرا در رحمت بیکرانت داخل فرمائی،
 خداوند ا عذرم بپذیر، بر بچار گیم رحمت کن، از بندہ ہا گرام
 بر مال

خدا یا پام از ربخیر و اکن بر این بچارگی ہا رحمت آور مفری نیستم از کیفرخویش	ز دست دون، گریبانم رہکن ز بند بندگیہایم در آور مگر فضلت امان بخشہ درویش
---	--

مکن از در کہ خود دور مارا
 بدار فضل خود معذور مارا

يَا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِي
وَرِقَّةَ جِلْدِي وَرِقَّةَ عَظْمِي يَا مَنْ بَدَأَ
خَلْقِي وَذَكَرَنِي وَتَرْبِيَّتِي وَبِرِّي وَتَغْذِيَّتِي
هَبْنِي لِابْتِدَاءِ كَرَمِكَ وَسَالِفِ بَرِّكَ بِي

يَا مَنْ دَعَاكَ بِالْإِجَابَةِ آيَةً
وَمَنْ ابْتَغَيْكَ لَغَيْرِكَ فَعَوَايَةً
يَا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ عَبْدٍ مَالَهُ
إِنْ لَمْ تَكُنْ تَرْحَمْ عَلَيْهِ حِمَايَةً
هَبْ لِي بِرَحْمَتِكَ وَسَالِفِ بَرِّكَ
كَالْبُتْدَاءِ يَا مَنْ إِلَيْهِ نَهَايَةً
يَا مَنْ بِهِ يَجْدُ السَّرَاةَ سَبِيلَهُ
وَمَنْ أَهْدَى عَنْ جَدِّهِ فَعَمَايَةً

پروردگار اترحم کن بر این جسم ضعیف
 بر این پیکر نحیف و بر این استخوانهای ناتوان و طریف
 ای آنکه به خلقت و ذکر و تربیتیم تو آغاز کردی، به نیکی تغذیتیم
 تو ابتدا فرمودی، بهمانگونه که خوب از تو شروع شده
 بر من کرامت فرما.

ترحم کن تو بر حال ضعیفان در احسان لغت باز کردی بما باز از کرم آغاز فرما هم امروز ای خدا جانم بنیروز	الا ای از تو الطاف لطیفان تو ای که چون بخلت آغاز کردی کنون هم باز، آن در باز فرما از آن نور و از آن گرمی دیروز
---	--

در آن هنگامه ای ایوای وایکاش
 بما اینگونه که میباشی همین باش
 بما آن کن که در شأن تو باشد
 که بی تو آسمان جسم غم نپاشد

يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَرَبِّي أَتُرَاكَ مُعَذِّبِي
 بِنَارِكَ بَعْدَ تَوْحِيدِكَ وَبَعْدَ مَا انْطَوَى
 عَلَيْهِ قَلْبِي مِنْ مَعْرِفَتِكَ وَلَهْجَ بِهِ لِسَانِي
 مِنْ ذِكْرِكَ وَاعْتَفَدَهُ ضَمِيرِي مِنْ حُبِّكَ
 وَبَعْدَ صِدْقِ اعْتِرَافِي وَدُعَائِي خَاضِعًا
 لِرُبُوبِيَّتِكَ هَبْهَاثَ أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ
 تُضَيِّعَ مَنْ رَبَّنَّهُ أَوْ تُبْعِدَ مَنْ أَدْنَبَنَّهُ أَوْ
 تُشَرِّدَ مَنْ أَوْبَنَّهُ أَوْ تُسَلِّمَ إِلَى الْبَلَاءِ مَنْ
 كَفَنَنَّهُ وَرَحِمَنَّهُ

أَتُرَاكَ بِالنَّارِ الشَّارِ مُعَذِّبِي	مِنْ بَعْدِ تَوْحِيدِكَ بِعَزَايَةِ
الضَّيِّعِ، أَيْ بَعْدُ، أَتُشَرِّدُ	مَنْ كُتِبَتْ عَوْنَالَهُ وَكَفَايَةِ

اِه و آقا و مَرْغَبِ مَنْ، آیا پشیمت بشناسم که عذابم کنی با
 آنکه به یکتائیت اقرار نموده ام، با اینکه دلم با تو آتشناگشته
 از آن پس که زبانه بزرگ تو گویا شده، خاطر من به جگر تو بسته شده
 از آن پس که صادقانه ترا خوانده ام و خاضعانه بخدائیت
 عتراف کرده ام؟ هیهات!!
 تو که میر از آنی که پرورده خود را ضایع کنی، کسیر که تیرش بخشاید
 تبعید کنی، یا طرد کنی آنرا که سامانش داده است، یا تسلیم
 به بلا کنی آنرا که در سایه خو پرورده و در زیر بال رحمت خود گرفته است؟

تبی که بودش از لطف نوازش	کجا شاید کشتی در قعر آتش
دل که اندر غم تو خون فشانده	زبانیکه تو را با سوز خوانده

چرا باید که از آتش گیرزد کیکه اشک آتش را بریزد

تو و اینان گمان هیهات هیهات
 من و این انتظار، ای دور از آن دور

وَلَيْتَ شِعْرِي يَا سَيِّدِي
وَإِلَهِي وَمَوْلَايَ أَتَسَلَّطُ النَّارَ عَلَى وَجْهِهِ
خَوَّنَ لِعَظْمَتِكَ مَا جِدَّةً وَعَلَى السُّنَنِ نَطَفَتْ
بِتَوْحِيدِكَ صَارِقَةٌ وَبِشُكْرِكَ مَا دِرْحَةٌ وَ
عَلَى قُلُوبٍ اعْتَرَفَتْ بِإِلَهِيَّتِكَ مُحَقِّقَةٌ وَعَلَى
ضَمَائِرٍ حَوَّنَتْ مِنَ الْعِلْمِ بِكَ حَتَّى صَارَتْ
خَاشِعَةً وَعَلَى جَوَارِحٍ سَعَتْ إِلَى أَوْطَانٍ
تَعْبُدُكَ طَائِعَةً وَأَشَارَتْ بِاسْتِغْفَارِكَ
مُذْنِعَةً مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ وَلَا أُخْبِرُنَا
بِفَضْلِكَ عَنْكَ يَا كَرِيمُ
يَهْمَاتُ مَا عَنْ فَضْلِكَ هُمْ لَخْبِرُوا إِلَّا عَلَيْنَا شَفَقَةً وَكَرَامَةً

کاش می دانستم ای سرور من !

ای اله و مولای من ، آیا به آتش میدهی آن چهره هارا که
در پای بزرگیت بسجده افتاده اند ؟ یا آن زبانها که صادقانه
دم از تو حیدت زده اند و بسگر و شنایت پرداخته اند ؟
یا بر آن دلها که مجده اند بر خدایت اعتراف کرده اند ؟ و
بر رضاییری که از معرفت سرشار و خود را به پیشگاهت می بخشیده اند
و اندامی که بسوی مساجدت تاخته و در عبادت و اطاعت
کوشیده اند ، آنانکه با استغفار از تو بگناهان خود عمارت
نموده اند ؟ هلا که چنین گناهنا بتو برده نمیشود و اینگونه خبرها
از تو و فضل و کرمست نداده اند ای خداوند کرم !

که باور میکند از تو ! که باور	که اینگونه خبر آرد از آن در
بما گفتند یا رب تو کریمی	تو غفاری ، تو رحمان و رحیمی
نخفتند آنکه فیصل خویش جوید	خدا دیگر جواب او نگوید
ز درگاه کریمان نامه برها	نیاموردند اینگونه خبرها

خدا یا کاش میگفتی پدیدار
چه خواهی کرد با ما وقت دیدار

که عمری بهر تو افتاد و برخاک	چه خواهی کرد باروئی تو ای پاک
که در تو حید تو بودش بیا نها	نمیدانم بسوزی آن زبانه
که آتش افکنده بانیاش	چگونه میدهی آن دل بر آتش
کسیر که تو اش بودی کفایت	بجا میرانش از باب رحمت
مذاریم ای کریم این از تو باور	دلم آب از تو و آنچه بر آذر
ای از تو ایمنی ای از تو ایمان	بنوده این چنین نومی کریمان
ز ما تاریکی و از تو درخشش	ای از ما کینه، از تو عفو و بخشش
ز ما اعراض و از تو دروغ	ای از ما سئلت، از تو اجابت

خدا یا ای کریمت از تو عادت
بدر ویشان غمایت کن کرامت

من آن مفتون امواج سهرام
من آن لب تشنه صحرانوردم

که آخر میکشد اندوه آبم
که آگه نیست جز دریا زردم

گدائی زارم و بنیرارم از خویش
ولی سلطان کرم دارد به درویش

بدرگاهش از آن دم درازا
که مهمانداری از شأن کرم است

که صاحب بیت ما همان نوازا
کرمی که غفور است و رحیم است

بزیر سایه اش پس مانده ویش
بسجوان نعمتش بیگانه و خویش

چه بگشودی به بابای رحمت
بیوشان بر خطا کاران خطا

دری از توبت و از استجا
بیا مرزو اجابت کن دعا

که دل سارا بخود کردی تو دعوت
دعای ، از تو میخواهند اجابت

يَا رَبِّ وَأَنْتَ تَعْلَمُ

ضَعُفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا

وَمَا يَجْرِي فِيهَا مِنَ الْمَكَارِهِ عَلَى أَهْلِهَا عَلَى

أَنَّ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَمَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْنَهُ بِسِيرٍ

بِقَاتِهِ قَصِيرٌ مُدَّتُهُ فَكَيْفَ أَحْتِمِلُ لِبَلَاءٍ

الْآخِرَةِ وَجَلِيلٍ وَقَوَعِ الْمَكَارِهِ فِيهَا وَهُوَ

بَلَاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ وَيَدُومُ مَقَامُهُ وَلَا

يُخَفَّفُ عَنْ أَهْلِهِ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا عَنْ

غَضَبِكَ وَاتِّقَامِكَ وَسَخَطِكَ وَهَذَا أَمَّا لَا

تَقُومُ لَهُ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ يَا سَيِّدِي

فَكَيْفَ لِي وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ

الْحَفِيرُ الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ يَا إِلَهِي وَرَبِّي .

پروردگارا! از ناتوانیم باخبری
 از ضعف تحمل بر رنجهای جهالت و ابل جهالت آگاهی
 با آنکه بلاهایش امتحان است و رنجهایش بیدوام و مدتش
 کوتاهاست. تحمل این رنجهای بی دوام را ندارم چگونه؟
 چگونه تحمل آن بلاهای بزرگ را داشته باشم درج آخرت را بکشم
 بلائی که مدتش طولانی، دواش شکی است و تخفیفی برای گرفتاریها
 آن نخواهد بود، زیرا از غضب و انتقامت نشأ گرفته است.
 جای که خشم و عذاب ترا آسمانها و زمین تحمل نداشته باشد
 پس بنده ضعیف و دلیل و حقیر و مسکین و از پافتاده
 چگونه تاب بیاورد؟ . اله من، پروردگار من

کجا بر نارت ای جان تاب دارو؟
 دلی که دیده ی پر آب دارد؟

خداوند ببین ضعف تنم را
ببین آلودگی دهنم را

دل خنوم ببین واسط و آم
هم از بگشادن مشتش بلرز
که بارش بشکند پشت قیامت
که از وی آسمانها بر زمین است
که اسط آسمانها را بریزد

ببین طومار سدا سرسیاهم
کسی کز یک نظر پشتش بلرز
بجا بردارد از پیش تو قیامت
بجا در طاقت این مستکین است
بجادل با فراقی در سیزد

الا ای کز تو بوده دستگیری
چه باشد دست ما را خود گیری

بتو از حاجت آوردم شکایت
نذارم جز دلِ خون و رخ زرد
روانی در مرارتن گرفتار
ولی از کشمشا پاره پار

الا ای بی نیاز از ذکر حاجت
همه فقرم، همه عجزم، همه درد
تنی آورده ام از روح بنیرار
ولی آورده ام پشت دوباره

الا ای خدمت تو ستر خلقت
 عطا کن هبستی بر جان فروشم
 عطا کن غیرت انیاء را نه
 بجایم جامه خشیت پوشان
 عطا کن مرکبی از شوق برتر
 خداوند بگیر از خویش بزم
 ز پستی های ره مرکب جهانم
 غوایم نفس دون در پاک جهانها

عطا فرما بما نیروی خدمت
 فروشان در خلاص خود بگویم
 طریق و مهت روشن روانها
 بکامم جامی از وحدت بنوشان
 که از مرکب و مرکب بزرگم پر
 که در میدان تکنازان بتازم
 ز پیش افتادگان هم پس نمانم
 درون فارغ از بعد زمانها

درون بزم گرم اهل ایمان
 برایان بلند اهل باور

برون از حلقه سنگ لیسمان
 مرا در خلوت ذکر در آور

که بے یاد تو هر گشاده بسته است
 برون از راه تو پیاپی شکسته است

سَيِّدِي وَمَوْلَايَ لَا إِلَهَ إِلَّا مَوْلَايَكَ
أَشْكُو وَلِمَا مِنْهَا أَضِجُّ وَأَبْكِي لِإِلِيمِ الْعَذَابِ
وَشِدَّةِ أَمِّ لَطُولِ الْبَلَاءِ وَمُدَّةِ فَلَنْ
صَبَرْتَنِي لِلْعُفُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَجَمَعْتَ
بَيْنِي وَبَيْنَ أَهْلِ بِلَائِكَ وَفَرَّقْتَ بَيْنِي وَ
بَيْنَ أَحِبَّائِكَ وَأَوْلِيَاءِكَ فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ
سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي صَبْرْتُ عَلَى
عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَهَبْنِي
صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ
إِلَى كَرَامَتِكَ أَمْ كَيْفَ أَسْكُنُ فِي النَّارِ وَ
رَجَائِي عَفْوِكَ

آقای من، مولای من

از کدام بلا باشکو کنم؟ برای کدام درد و سوزها گریه کنم؟
بر عذاب الیم و شدت آن، یا از درازی بلا و مدت آن
اگر مرا در عقوبات دشمنانت درآوری؟

اگر میان من و اهل بلاها جمع کنی، اگر میان من و
و ادبیات جدائی اندازی: گیرم ای اله و سرور مولای من

بر عذاب تو صبر کنم، بر فراق تو چطور صابر باشم؟
گیرم بر بنورش آتش صبر کنم بر محرومی از لقای وجه کرمیت
چگونه صابر باشم؟ یا اصلاً چطور میتوانم قبول کنم که مرادش
منزل هی با آنکه همه عمر چشم بغض و گذشت تو دوخته است.

همه عمر بغض چشم من بود

بشی از گریه چشماتم نیا سود

کنم من از کد امین غم شکایت	بریزم از چه ماتم اشک حسرت
بدر دآن ملاست های بیحد	و یار بج و ملال بی نهایت

اگر فردم کنی از جسع یاران
و یا طردم کنی در رشتکاران
بفرض آنکه با کیف بسیارم
بجز رویت ای دلبر چه سازم؟

بفرض آنکه بار نجات توان ست	تو ام کی دل از مهر تو پرداخت
بفرض آنکه جا در مار گیرم	چگونه چشم از دیدار گیرم
بفرض آنکه بردارم دل از جان	چه سازم با فراق روی جانان

وله بعد از رسوم عشق شب
تو یارب از عقوبت بے نیازی

به فرق ما بخش دست نوازش که کار تو بود دهنده نوازش

خداوند اچسنا نم کن که خواهی
چنانکه خود دهی بر ما گواهی

تو ما را ای خدا از ما جدا کن ترحم کن خدا یا بر ضعیفان خدا یا عذر ما از خویش میخو تو خود بالا تر از حاجات ما گرفتارم من از گردنگشته ها که از هم بگسلم زنجیر شیطان ای آنکه ابدت اکر دی بیکی از آن دردی که باشد عین درما	نگه بر ما مکن کار خدا کن تو سلطان تفضل برگدا کن ز درویشان تو یک حاجت روا کن تو ما را برتر از اهل دعا کن خدا یا گردنم از بند و اکن بمن نیروی ایمان عطا کن همانگونه بماند در انتها کن خدا یا دردی که در ما دو اکن
--	--

الا ای کز نمازم به نیازی
بیاموزم طریقت پاکبازی

فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدُ وَمَوْلَايَ
 أَقْسِمُ صَادِقًا لَنْ تَرْكِبَنِي نَاطِقًا وَلَا ضَجِبَنِي
 إِلَيْكَ بِأَنْ أَهْلَهَا ضَجِيجَ الْأَمَلِينَ وَلَا صُرْحَنِي
 إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَلَا بَيْكِبَنِي عَلَيْكَ
 بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ وَلَا نَادِيَتَكَ ابْنِ كُنْتُ يَا
 وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ أَمَالِ الْعَارِفِينَ يَا
 غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ

وَيَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ

أَنْتَ هُوَ الْمُجِيبُ
 يَا حَبِيبِي حَبِيبَ الصَّادِقِينَ
 آمِينَ كُنْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ

يَا إِلَهِي إِلَهَ الْعَالَمِينَ
 يَا مَنْ الصِّدْقُ سَلَامٌ لِصُطَفَاكَ
 آمِينَ الْآمِينَ مِنْ عِنَايَتِكَ اللَّهُ

بعزّت ای سرور و مولای من صادقانه قسم
 اگر زبّانم نیگیری در جِبع دوزخیان هم تو را میخوانم
 بچون آرزو زدگان صحت میزنم ، مانند ادخواهان فراموشم
 مانند عزیزکم کردگان میگیرم و اشک میریزم و تو را میخوانم که کجائی
 ای ولّی مومنان ، کجائی ای منتهای آرزوی عارفان ، کجائی
 ای فریادرس دادخواهان ای حبیب دلهای صادقان ، ای معبود
 و معشوق جهانیان .

تو ای معشوق و معبودم کجائی
 لقاییت علت بودم کجائی

تو را میخوانم ای دل رانوازش
 که تو مقصود مائی از مناجات

تو را میخوانم ای خواهان خوش
 چه گویم من ، چه دارم عرض حاجت

بیایت ای تمام آرزو
 شکستم کاسه مارا و بسو نا

بعزّ و جاه تو ای شاه سوگند
برویت ای دلیل راه سوگند

اگر در غم فروزم نشانی	بسوی نار سوزانم کشانی
گرم داغ تو سوزاند دل هوش	چراغ تو نخواهد گشت خاموش
زبانم را اگر از من بگیر	بگویم من اسیرم تو امیری
بگویم، تو عزیز، تو غفوری	ز رد مسدست یارب تو دوری
اگر از من نگیری چشم زاری	بقولم گر کنی در چشم داری
بیاسیت اشک میریزم چو باران	که شرمنده شود ابر بهاران

بنالم ناله سوزان عا شت

بگویم قصه مشاق صادق

بسویت سیر این مجلس کجائی

بگویم ای دلیل دل کجائی

کجائے ای ولی اہل ایمان
 کجائے ای غیبیانِ مذہب
 حبیبِ قلبِ مشتاقانِ کجائے
 بلائی عشقِ ادا مانِ کجائے
 الا ای برترین برترِ آماں
 کجائے ای ز تو قال و تو حال

کجائی ای سکونِ قلبِ مسکین
 غشئی یا غیثِ المستغشین

غِیَاثُ وَمَلْجَأُ مُضْطَرِّاغِثْنَا اغْثِنَا يَا كَرِيمَ الْبَرِّاغِثْنَا

کریم! در گزری عذر خواہ
 کہ تو خود بجبر عذر گناہ

اگرمانستیم انسان کہ خواہد کریمان خود بجز ما گواہند

عزیزانِ آگہ در خواری ما
 طبیبانِ دل از بیماری ما

أَفْرَاكَ سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي وَ
 بِحَمْدِكَ تَسْمَعُ فِيهَا صَوْتُ عَبْدٍ مُسْلِمٍ سُجِّنَ
 فِيهَا بِمُخَالَفَتِهِ وَذَاقَ طَعْمَ عَذَابِهَا بِمَعْصِيَتِهِ
 وَحُسْ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا بِجُرْمِهِ وَجَرِيرَتِهِ وَهُوَ
 يَضِجُ إِلَيْكَ ضَجِجَ مُؤْمِلٍ لِرَحْمَتِكَ وَيُنَادِيكَ
 بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ وَهُوَ سَلُّ إِلَيْكَ

بِرُبُوبِيَّتِكَ يَا مَوْلَايَ

عِبْدٌ أَذَلَّ نَفْسَهُ كَمَا هِيَ أُخْرَى بِمَنْ اعْتَنَى فِي الْمَدَاهِي يَا وَدِيلَ مَنْ أَدَبَهُ اللَّهُ	يَا رَبِّ يَا مَوْلَايَ يَا إِلَهِي عِبْدٌ ذَلِيلٌ يَا إِلَهًا مَنْ ذَلَّ عَبْدٌ ضَعِيفٌ غَزَاةُ النَّوَا
--	---

أَسْمَعُ فِي النَّارِ صَوْتَ عَبْدٍ
 يَقُولُ يَا رَبِّ يَا إِلَهِي

آیا چنیت بنگرم ای معبود یگانه من
 کہ صدای بندہ عاصیت را در دوزخ بشنوی و عتسنا کنی؟
 بہ التماس کسی کہ کيفرا عملش میکشد و طعم عذابش چشد
 التفات کنی؟ بہ بیچارہ ای کہ تنها اميدش رحمت توست
 و ترا ميخواند و بہ ربوبيتش توسل يافته است توجہ فرما؟
 مولای من چگونه چنين ترا بشناسم؟

کہ خود بر ما گشود یاب زاری
 کہ دادی بہما حال دعا را
 پس آنکہ قسمت مجور داد
 بہ دوزخ ہم ترا اهل دعائم
 سخن از گرمی عشق تو گوئیم
 ز چشمان ہم سرکش تو باری

چگونه عتسنا با ما نداری؟
 چسان میرانی از خود بینوارا
 دل ما را بخود تو شور داد
 اگر اینیم کہ از توجہ ایم
 میان ما را، نور تو بجویم
 بسوی رحمت تو چشم دارا

الا ای از تو دنیا، از تو دینم
 اگر اذنم دہی یا رب ہمینم

فَكَيْفَ بَقِيَ فِي الْعَذَابِ

وَهُوَ يَرْجُو مَا سَلَفَ مِنْ حِلْمِكَ أَمْ كَيْفَ

تَوَلَّاهُ النَّارَ وَهُوَ يَأْمُلُ فَضْلَكَ وَرَحْمَتَكَ

أَمْ كَيْفَ يُحْرِقُهُ لَهَبُهَا وَأَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ

تَرَى مَكَانَهُ أَمْ كَيْفَ يَشْمِلُ عَلَيْهِ زَفِيرُهَا

وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ أَمْ كَيْفَ يَنْفُلُقُلُ بَيْنَ

أَطْبَاقِهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ أَمْ كَيْفَ تَزْجُرُهُ

زَبَانِبُهَا وَهُوَ يَنَادِيكَ يَا رَبِّهِ أَمْ كَيْفَ يَرْجُو

فَضْلَكَ فِي عِقْفِهِ مِنْهَا فَتُرْكُهُ فِيهَا هَبْهَاثَ

هَبْهَاثَ أَنْتَ فِي هُنَالِكَ الْكَرِيمُ
مَا أَنْتَ بِالَّذِي تَشْرُدُ شَارِدًا

مِمَّا نِطَّنَ بِكَ رَبِّهِ الْعَظِيمُ
لَيْسَ لَهُ إِلَّا وَمِنْكَ يُحْجَمُ

چگونه در عذاب میماند کسی که در گذشته خویش از تو آنهمه حلم و
گذشت سراغ دارد؟

چطور آتشش میسوزاند کسی که امیدش لفضل و رحمت توست؟

چگونه شعله های جهنم میگیرد کسی که صدای ناله اش را میشنوی و حال
زارش را می بینی؟

چطور زنجیر جحیمش می بلعد که تو ضعف و خواریش را می گری؟

چگونه در طبقات دوزخ زیر و رو میشود کسی که از صدایش باخبری

چطور زبانه آتش او را میگذرد که همواره تو را میخواند و میگوید:

پروردگار من، پروردگار من،

چگونه کسی که امیدش در آزادی اوردوزخ بتو است در آتشش

رها میسازد؟ هیات تو این چنین نمی باشی.

چگونه این چنین، هیات هیات

که دل، هم دمت تو، هم دست آفات

کسیکه اکثر احوال و اوقات
تورا بوده است بدوش ترا تا

تورا خوانده است بآلها بسته	تورا دیده است در قلب گشته
چگونه پای در آتش گدازد	کسیکه چشم بر عفو تو دارد
چگونه اسگ از ماتم بریزد	کسیکه جان در آن مقدم بریزد

چگونه میگذارش در آتش
که بوده آتشش از تو بتابش

چگونه می‌گزد آن شعله تیز	تنی را که غمی دارد دل نگیرد
کنار تو، دلی همیار هجران	چگونه جان جدا ماند ز جانان
بپای تو دل در دست آفت	چگونه این چنین باشی تو بهشت

گرم اینگونه باشی دای بر من
ز رحمت در پناشی دای بر من

چو بر مهر تو میگردد وجودم !

یہ سرا میپاشد از ہنم تار و پودم

پسرا بایکشم من نج آتش

کہ آسایش مراد سیائست

مگر از نقص من گیری فرایش

مگر اندر ہلاکم پایہ قسمت

بجاشاید بگری گوش آن را

کہ آواز تور از دل شنیدہ

ببندی چشم عقل و ہوش آنرا

کہ در قہر تو جز مہر ت ندیدہ

بسیکہ مہر تو با جان حریدہ

بیک لبیک تو لبہا مکیدہ

تو را دیدہ حجاب از دل دریدہ

و از آن روئی کہ دیدہ لب گزیدہ

کیکہ بیم و امیدش تو باشی

چرا باید الیم نار گردد

کیکہ عز و تأییدش تو باشی

چرا در چشم مردم خوار گردد

اگر شایستہ مانیت جز خار

ولے خواری ما شایان تو نیست

دلی کو از غم تو دیدہ آزار

بیزار ، خدا یا شان تو نیست

جیسا گر بسوزانے مرا زار

بسوزان ، لیک قبلم را بیمار

مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ
 وَلَا مُشَبِّهُهُ لِمَا غَامَلَكَ بِهِ الْمُوَحِّدِينَ مِنْ
 بَرَكَ وَإِحْسَانِكَ فَبِالْبَقِيَّةِ اقْطَعْ لَوْ لَا مَا
 حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَا حِدِيكَ وَفَضَيْتَ
 بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا
 بَرْدًا وَسَلَامًا وَمَا كَانَ لِأَحَدٍ فِيهَا مَقَرًّا
 لَا مُقَامًا لِيَكَّ تَقْدَسَتْ أَسْمَاؤُكَ أَفْئَمْتَ
 أَنْ تَمْلَأَ هَا مِنْ الْكَافِرِينَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
 أَجْمَعِينَ وَأَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ وَأَنْتَ
 جَلَّ شَأْنُكَ قُلْتَ مُبْدِئًا وَتَطَوَّلْتَ بِالْأَنْعَامِ
 مُكْرِمًا أَفْمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا
 لَا يَسْتَوُونَ

همیهاست چنین گمانه بتوبه و نمیشود، از فضل و کرم است ایگونه دانسته نشود
ایگونه رفتار، با یکی و احسانه که به اهل توحیدت داشته ای
همانند نمیشد.

یقین من اینست که اگر فرمان بعباد منکرانت نداده بودی، اگر
قضای توبه و زحنی بودن معاذینت زرفه بود، حتماً برحمت خویش
آتش را بر همه برد و سلامت میکردی. و احدی را در دوزخ
مقرر و مقام نمیدادی.

ولی تو که اسمهاست مقدس است (کار بایت ظالمانه نیست)
قسم یاد کرده ای که دوزخ را پر شده از کافری های جن و انس
بگردانی، دشمنان حق و حقیقت را در آن همواره نگاه بدار.

و تو ای کیسه بالاتر از فهم و بیان ما هستی شای تو که
در آغاز آفرینش گفتی و گفت تجلیل و کرامت انسان بود، گفتی که
ایا مومن و فاسق مساوی اند؟ خیر، هرگز برابر نمیشوند.

که باور میکنی از عدل داور	که باشد مومن و فاسق برابر
---------------------------	---------------------------

الا ای شیوه آشن گرامست
بتو اینسان گمان کی میرود
نیمباشد به احسانت همنند
ره و رفارت ای برترزایه

غضب پیش تو پامال حمت
مگر باشد به اکرام تو جاہل
اسیر تو بدست غیر در بند
نبوده این چنین با اہل توحید

نبودت شیوه هرگز طرد یاران
الا ای پایہ ات کوکب سواران

خدا یانیک میدانم بصدل
کہ مؤمن زیر چتر گل نشیند
سراسر اینجہاں میبود حست
ولے گفتی میان خلق فرق است
ولی بعد از تمام نا امید ی

کہ گرفتار نمیشد از تو نازل
کہ کافر نغمہ بلبل نبیند
بحجیم نارہم برد و سلاست
میان اہل زرق و برق فرق است
ندارم بہتر از نامت نویدی

اگرچہ نار تو یارب الیم است
سر ہر نامہ رحمان و رحیم است

الا ای از تو اول در تو، پایان
بتو هر چه پنهان نمایان

که چون دور جهان آمد پایان
تفاوتها میان کفر و ایمان

پنهان تقدیر فرمودی از آغاز
بهشت و دوزخ آرد پدیدار

میان ظلم و عدل و منع و احسان
و یا آن دل که گشته عرش رحمان
و هم نیست آن فرمان پنهان

تفاوتها میان راه و بیراه
میان اینکه بوده فرشتگان
بلی نیست آن گفتمار پیدا

و گرنه رحمت را بال و پر است
آمانت هر طرف بگشاده در است

طرفدار بره ناحق، نبودیم
رها کن ای خدا ما را تو از بند

ولی ما دشمن با حق نبودیم
که دارد طاقت آن سخت سوگند

که گر بانی که ان رب رحیمی
ولی هم باتبه کاران، کیری

إِلٰهِي

وَسَيِّدِي فَاسْأَلْكَ بِالْقُدْرَةِ

الَّتِي قَدَّرْتَهَا وَبِالْفَضِيلَةِ الَّتِي حَمَمْتُهَا وَحَكَمْتُهَا

وَعَلَيْكَ مَنْ عَلَيْهِ أَجْرُنِيهَا أَنْ تَهَبَ لِي فِي

هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَفِي هَذِهِ السَّاعَةِ كُلَّ جُرْمٍ

أَجْرُمُنُهُ وَكُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَكُلَّ قِيَمٍ

أَسْرَرْتُهُ وَكُلَّ جَهْلٍ عَمِلْتُهُ كَتَمْتُهُ أَوْ

أَعْلَنْتُهُ أَخْفَيْتُهُ أَوْ أَظْهَرْتُهُ وَكُلَّ سَيِّئَةٍ

أَمَرْتُ بِإِثْبَاتِهَا الْكَرَامَ الْكَائِبِينَ الَّذِينَ

وَكَلَّمْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتَهُمْ

شُهُورًا عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي

اَله من و سرور من !
بقضائے کہ حتمی فرموده ای

به قدرتے کہ مقدر کرده ای و بفراوانے کہ بر هر کس تاخته ای مغلوبش
ساخته ای که در این شب وساعت ، بر من بختنا ، بنحشی هر
نناهی را که مرتکب شده ام ، هر صفت و عمل رشتی که در باطن
مخفته ام ، هر جهالتی که از من آشکار و نهان سرزده است ، هر کار
رشتی که کاتبانت بر من نوشته اند ، هر عمل ناروائی که
گماشتگانت ازرا حفظ کرده اند و اندام بر آن شهادت

همه چشم تو و گوش تو بودند
بر انداز ای خدا رسم شهادت
اگر چه حشرات از حدش کردم

چو اندام هم بر من شهودند
بر سوا لی من دیگر چه حاجت
که من یارب بستم بر خویش کردم

بحق این شب و پشمان بیدار

کریم اخفگان را جسم بگذار

الا ای از تو قالم از تو حالم

دوامم از تو و از تو زوالم

خداوند آبان وقت دیر غالب
در این تاریکی مشام و در این وقت

برویم برگش با بے زر رحمت

خداوند اپوشان عیب ما را

ز پیدا و نهان ما گذر کن

بخشایه گواهیم، گناه هم

خطا کارند اگر نوباده نوشتان

ما شرمند که در پیش تو بس

بان فرمان حاکم بر ملت

برویم برگش یارب در نجات

که راحت برگش نام بار رحمت

بدیهای شهود و غیب ما را

تو ای خوب، از بدان صرف نظر کن

که من بر خود تباهیها گواهیم

تو ستاری خطا ما را پوشان

مکن شرمند ام در پیش هر کس

نمیگویم بده عذر از و جا هم

خدا یا من گدای یک نگاهم

بسویت ایک ذاتت بے نیاز است
ولے خوانان زاری و دعائے

بسوی درگست و تم درازا
کر کیا برگدایان کن بفضل
کہ این شأن تو بوده بے
تو دانی تشنه کامی بینوایم
اجابت کن بفضل خود دعایم

نمیدانم ولے رسم گدا
گدای زارم و بنیرارم از خویش
توسطا، کرمیت کن بدویش
الا ای آب بکشته سبھا
تو ای امید، و آرزوھا

تو میدانی کہ من عبد ذلیلیم!
بجویت، پای تو فقیہ مشکست
برہ گم گشتہ ام و بے تسلیم
برویم ہر دری غیر از تو بستہ!
خداوند! بحق صبح بخیران
گناھا نم، بریزان برگ ریزان

وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبُ

عَلَيْكَ مِنْ وَرَائِهِمْ وَالْثَّالِثُ هَدِمَ مَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَ

بَرَحَمَكَ أَخْفَيْتَهُ وَبِفَضْلِكَ سَرَرْتَهُ وَأَنْ

تُوفِّرَ حَظِّي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ أَوْ أَحْسَانٍ

فَضَّلْتَهُ أَوْ بَرِّئَ شَرِّتَهُ أَوْ رَزَقِي بَسْطْتَهُ أَوْ

ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ أَوْ خَطَايَا تَسْتُرُهُ يَا رَبِّ يَا رَبِّ

يَا رَبِّ

يَا مَنْ لِكُلِّ خَطَايَا سَتَارُ

وَبِالْقَضَاءِ الْحَتْمُ يَا جَبَّارُ

مِمَّا تَحِبُّ يَا وَاهِبَ الْعَظِيمَةِ

يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا مَنْ الْغَفَّارُ

اسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الْقَهَّارَةِ

أَنْ تَهَبَ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ

يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ

تو ہمیشہ مرا قسم بودہ ای
 شاهد اعمالی کہ از دیدہ سایر شود پنهان ماندہ، تو
 پردہ ام را ندریدی پیش خلقم رسوا نفرمودی ؟
 خدایا ہمین کریمیت منجوا ہم بہرہ ام را در این شب از
 احسانت زیاد کنی و از خوان نعمت بیش از لیاقتم
 برخوردار گردانی ، گناہ نم بیک مرز و خطایم بپوشانی
 ای پروردگار کریم !

خدا، ای مہربان پروردگار
 کہ پروردی بہ مہر خویش ما را

فراگیر شہودتی و غیوبی
 شہادت
 چہ حاجت تا دہد جز تو
 مکن رسوا تو ما را پیش ہر کس
 ز کشف نامہ ام یارب گمدا

الا ای آنکہ ستار الیموبی
 الا ای ماورای علم و حجب
 ہمین رسوائے ما پیش تو بس
 الا ای نام تو ستار و غفار

يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَمَالِكِ

رَقِي يَا مَنْ بِيَدِهِ نَاصِيئِي يَا عَلِيًّا بِضُرِّي وَ

مَسْكِنِي يَا خَيْرًا بِفَقْرِي وَفَاقِي يَا رَبِّ

يَا رَبِّ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ

وَأَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَأَسْمَاءِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي

مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَ

بِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَأَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً

هَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي

كُلُّهَا وَرَدًّا وَاحِدًا

وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ

سَرْمَدًا

ای خدا و معبود من،

ای آقا و سرور من، ای مولا و اختیار دار من

ای آنکس که عنان من بدست است، ای آگاه از پیراگے و
ناچیزی من، ای بانخبر از فقر و فاقه من، ای رب پروردگار

من، ای صاحب اختیار همه
خدا، از تو میخواهم

سجده خودت بپا که و قدوسی خود، به بزرگترین همه

و صفات که همه اوقات از شب و روزم را بذر خودت آباد

کنی. در خدمت خودت پیوسته ام بگماری، طاعات ناچیزم را بگرم

قبول کنی، چنانم بسازی که همه کارهایم یکی شود، همه ذکر و یادهایم

یکی شود (در همه یک هدف داشته باشم و آن توباشی). حال

خداستم در آستانه تو دوام داشته باشم (لحظه ای از تو غافل

نشوم، از طاعت تو باز نمانم)

چنانم کن نگردم از تو غافل

نگردم مایل هر روی مایل

خداوند ابجی ذات پاکت	باوصاف حمیس تا بناکت
به آیات که هر جا در تجلی است	خداوند با سماء و صفات

که از خود خسته ام از خود بکن دور

مدارم از لقای خویش بهجور

به پنهانیت ای هر جا بیدار	مدارم بر کنار از فیض دیدار
بذکر و خدمت داوی شرافت	خدایا این شرافت را نگهدار

دلم ویرانه شد از ذکر بے نور

بکن ویرانه ام یارب تو معمور

خداوند اقبولم کن بخدمت	عطا یم کن عطای قابلیت
که با یک سمت این سیل کثرت	برانم تا دل وادی وحدت

برانم تا دل سینا، دل طور

سر اپا نارتو، در وادی نور

همه اورا دمن ذکر تو باشد	سکونم، جمله خود فکر تو باشد
خداوند امراد خود بیاشان	اگر خواهی دلم بگر تو باشد

خداوند آگنه شد رسته من
ولی هم توبه بود اندیشه من

الا ای آنکه عفو تو عظیم است	اگر چه هم عذاب تو اليم است
تو خود گفتی حساب خلق بر ما	اگر نیست پس دیگر چه بیم است

بِعفو تو اگر مغرور گشتم	ترا می جستم ام گردور گشتم
بظلمت ما ترا می جستم ای نور	هم از نور تو بود از کور گشتم

خدایا جز تو آمرزنده ای نیست	چو تو مولا برای بنده ای نیست
اگر بگذشته ما را نبخشتی	امیدی در دل آئنده ای نیست

تو که بیگانه را چون خویش خواندی
تو کی وامانده را از پیش راندی
چرا برگردم از این در بحسرت
کجا شد بر سر عهدت نمایی

يَا سَيِّدِي يَا مَنْ عَلَيْهِ مُعَوَّلِي يَا مَنْ إِلَهُهُ

شَكُوْتُ أَحْوَالِي يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ قَوِّ عَلَى

خِذْمَتِكَ جَوَارِحِي وَاشْدُدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ

جَوَانِحِي وَهَبْ لِي الْجِدَّ فِي خَشْبَتِكَ وَالِدَوَامَ

فِي الْإِتِّصَالِ بِخِذْمَتِكَ حَتَّى أَسْرَحَ إِلَيْكَ

فِي مَبَادِي السَّابِقِينَ وَأُسْرِعْ إِلَيْكَ فِي

الْبَارِزِينَ وَأَشْتَأِقْ إِلَى قُرْبِكَ فِي الْمُشْتَاقِينَ

وَأَدْنُو مِنْكَ دُنُو الْمُخْلِصِينَ وَأَخَافُكَ مَخَافَةَ

الْمُؤْمِنِينَ

وَأَجْمَعُ فِي جَوَارِكَ مَعَ

الْمُؤْمِنِينَ

آقای من ! ای که اعتماد بر تو و شکایت از احوالم بسو
 تست ، پروردگار من ! اندامم بر خدمت آسانست
 توانا کن ، دل و جانم را در آهنگ بسوی خود تقویت فرما
 توفیقم بده از خشیت بگو ششم ، در اتصال به خدمت
 بگو ششم ، در میدان پشیمانی و تارانت جولان دهم بر
 هماورد گانم پیروز شوم ، در جمیع عاشقت درآم
 همداد با مخلصانست تقرب جویم و مانند
 اهل یقین از مقامت پروا کنم ، با مؤمنانست همجواری شوم

عنایت کن که با خوبان نشینم
 ز پروایت بیفزای بر یقینم
 چنانم بگذران در روز کیفر
 که گوئی از عباد مخلصینم

الا ای سید ما، سرور ما
که می بینی دل و چشم ترا

الا ای از فراق تو شکایت
خدایا در تحمل محکم کن
بیا نوزان طریق خویش باز
اگر خواهی خود از دل و باغیرم
نشانی ده که در محرم انگر
شبا بنم بخود میکن شبان
تو میدانی خداوند غم دل
تو می بینی دل پر درد ما
عنایت کن ز انصار تو باشیم
بگردنم نشینان تو گردیم

بجز روی تو ما نیست حیات
چه دو قدم میدی اهل غم کن
بمیدان رقابت پیش تازان
توانی ده که بی پروا بگیرم
چو ماهی در دل دریا نگریم
نه چون لب تشنگان نذر بیابان
بجراحات دل و هم مرهم دل
درون آتش، آید سرد ما
تو یار ما و مایار تو باشیم
غم در هم نشینان تو گردیم

عنایت کن خداوند اعانت
وگر نه از تو نزد تو شکایت

الای سرتو از پشت دلما
دریده پرده های آب و گلها

بتو شایستی و بایستی ما
که آگاهی ز بالا پستی ما

تو ای هشیاری ما، مستی ما
نیازی نیست پشت عرض جفا

عیان پشت توان و طاقت دل
رشر دیده و از آفت دل

تو آگاهی ز فقر و فاقت دل
ز غیر خود سلامت دار ما را

نصیب ما پس از هر مان بجائی
تو ای شادی جسم و جان بجائی

طیب درد بیدرمان بجائی
من آن جا بیم که از هر غم گشت

خداوند افسوس یک جوابم

اگر چه از دعا در احتیاجم

بعثت کرده ام گردن فراری

که من گرد زده ام از آفتابم

اللَّهُمَّ وَمَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ وَمَنْ كَادَنِي

فَكَدْهُ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنَ عِبِيدِكَ نَصِيبًا

عِنْدَكَ وَأَقْرَبَهُمْ مَنَزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصِهِمْ

زُلفَةً لَدَيْكَ

فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ

الْأَبْضَلُ كَالسَّحَابِ الْجَمَّالِ

مِنْ أَحْسَنَ عِبِيدِكَ الْأَحْرَارِ
وَمُكِنُّهُ أَنْ يَحْرِقَ الْأَسْتَارِ
وَيَأْمَلُونَ وَلَوْ بَقِعَ النَّارُ
عَلَى هُدُومِهِمْ هِمَّةَ الْأَخْيَارِ

يَا رَبِّ اجْعَلْنِي مِنَ الْأَبْرَارِ
مَنْ يُعْظَمُ شَأْنُهُ فِي نَفْسِهِ
وَمَنْ الَّذِينَ إِلَى جِهَالِكَ يَنْظُرُونَ
مَنْ مِنْهُمْ أَرْفَعَ عَمَائِنَالُ

يَا رَبَّنَا فِي الْبُتْدَا وَالْمُنْتَهَى
وَالْهِنَا فِي مِطْرَدٍ وَجَوَارِ

خدا یا بدخواه مرا بدخواهی کن ، کیدش را بخودش برگردان
 از آهنایم گردان که خوبرترین نصیب از بندگیت گرفته اند ،
 از مقربانی که نزدیکترین منزلت‌هایت یافته اند . مخصوص‌ترین تقریب‌ها
 پیش تو پیدا کرده اند ، که نمیرسند باین سعادت ، مگر
 بفضل و غمایت تو .

مگر فضل تو دست ما بگیرد مگر توفیق تو آید سر غم خداوند مرا از غولش گردان بیا سوزان طسریق بندگی را	نه آن عدلی که بے پروا بگیرد که بے داغمت نشد روشن صراغم بکج خلقم درویش گردان که تاجبران کنم شرمندگی را
---	--

مرا از بندگان خاص خود کن
 ریش پویان با اخلاص خود کن

که تادل نشود از غمیر آواز
 خدا یا پرده غیبت بر انداز

وَجِدْ لِي بِجُودِكَ
وَأَعْطِفْ عَلَيَّ بِمَجْدِكَ وَ

أَحْفَظْنِي بِرَحْمَتِكَ وَاجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ

لَهْجًا وَقَلْبِي بِحَبِّكَ مُتَمِّمًا وَمُنَّ عَلَيَّ بِحُسْنِ

إِجَابَتِكَ

مَنْ عَلَيْنَا يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ
وَأَسْمِعْ دُعَانَا يَا سَمِيعَ الْأَصْوَاتِ
يَا كَاشِفَ الضُّرِّ لَدَى الْمَكَافَاتِ
يَا وَاقِفَ الْجَهَارِ وَالْمُنَاجَاتِ
وَأَجْعَلْ لِسَانِي لَهْجًا بِمَاءَاتِ
وَوَلِّ قَلْبِي عَاطِفًا عَمَّافَاتِ

خدا یا بحدوث کرامت کن
 بجد و بزرگواریت عطاوت کن ، برحمت ازگنا هم
 نگمدار ، زبانهم بذکرت گویا و دلم بمهرت شیدا کن
 برین منت گزار و دعایم اجابت کن .
 ترا برماست صد بار منت
 دعایم گر کنی یکبار اجابت

اجابت کن خدا یا دعوتم را بگردان فتدی به طاعتم

که از جود تو عالم در وجود است
 عطاوت کن که تورب مجیدی
 ترحم کن مراد خود نگمدار
 زبانهم پرده بردار و دلم کن
 که شیرین در شمع تلخی محنت

الهی جو کن کار تو جود است
 الا ای که امید نا امیدی
 کنون که زانیم ازست و هشیار
 بذکر خویش از دل قابلم کن
 وجودم بر کن از شهد محبت

که رحمت هست منت با برام
 اگر منت گزاری در دعایم

وَأَفْلِنِي عَثْرَتِي وَاعْفِرْ زَلَّتِي فَإِنَّكَ

قَضَيْتَ عَلَى عِبَادِكَ بِعِبَادَتِكَ وَأَمْرَتَهُمْ

بِدُعَائِكَ وَضَمِنْتَ لَهُمُ إِلَّا جَابَةً فَإِلَيْكَ يَا

رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهِي وَإِلَيْكَ يَا رَبِّ مَدَدْتُ

يَدِي فَبِعِزَّتِكَ اسْتَجِبْ لِي دُعَائِي وَبَلِّغْنِي

مُنَايَ وَلَا تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِكَ رَجَائِي وَاكْفِنِي

شَرَّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنْ أَعْدَائِي

يَا حَسْرَتِي إِنْ لَمْ تَقْلُنِي عَثْرَتِي

يَا مَنْ أَمَرْتَ عِبَادَكَ بِدُعَائِكَ

أَنْتَ مُنَايَ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِي

بِقَوَامِكَ فَاعْفِرْ لِي زَلَّتِي

يَا شَقَوِي أَنْ لَا تُجِيبَ لِدُعَائِي

يَا مُنِيَّتِي يَا بَغِيَّتِي يَا حَاجَتِي

يَا جَنَّتِي يَا نَعْمَتِي يَا حَمَتِي

خدا یا ارنسا بنم درگذر و از خطایم صرف نظر کن
 که تو خود دعا را عبادت شمردی و بر بندگانت نهادی
 و به دعایمان واداشتی و وعده اجابت دادی.

پس ای مربی من بسویت روی نیاز آورده ام
 بدرگاه تو پروردگار کریم دست دعا برداشته ام
 بجزئیّت که دعایم مستجاب کن

و به آرزویم (که لقای رضا و رحمت تست) برسان امیدم را
 از کرمّت قطع مفرا، شر دشمنان از جن و آدمیان را از ما بگردان

شرار دشمنان از انس و انجبان
 نموده از دعا خوانان تو دعوت
 که تو یارب جواب هر دعا

بگردان از سر ما شر شیطان
 الا ای لیست هر دعوت اجابت
 کنون آورده ام روی گدای

الا ای کار تو عفو و عطا

بپوشان برگدایانت خطا

يَا سَرِيعَ الرِّضَا

اغْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ

فَإِنَّكَ فَعَالٌ بِمَا تَشَاءُ

يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ

وَطَاعَتُهُ غِنَى

أَرْحَمُ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ

وَسِلَاحُهُ الْبُكَاءُ

يَا مَنْ هُوَ يَمْلِكُ وَيَفْعَلُ مَا يَشَاءُ	يَا مَنْ هُوَ يَرْحَمُ وَيَحْكُمُ مَا يَرِيدُ
يَا مَنْ دَوَاءُ دَائِنَا أَسْمَاؤُهُ	يَا مَنْ ذِكْرُهُ فِي كُلِّ امْرَأَةٍ شِفَاءُ
يَا مَنْ دَلِيلُ فَضْلِهِ عَصِيَانَا	يَا مَنْ دَلِيلُ غِنَاؤِنَا

مَا عِنْدَنَا يَا رَبَّنَا إِلَّا الْبُكَاءُ

أَكْرَمَ عَلَيْنَا يَا سَرِيعًا بِالرِّضَا

ایک از بند گانت زود راضی می‌شوی
 بیا مرز گدائے را که چیزی در بساط ندارد بغیر دعا، که توئی فعال
 ما تشاء، هر چه اراده کنی میتوانی می‌کنی .
 ای آنکه اسم تو دوست و ذکر تو شفاست ، طاعت تو نعمت
 رحم کن بر فقیری که سرمایه او، امید و امیدواری بفضل تست ، و
 سلاحی بغیر گریه و اشک ندارد .

تو ما را بر قضای خود رضا کن
 گره از کار این وابسته کن
 اگر راهی در آن محفل بیابم
 چرا روی از غم مشکل بتابم
 چرا سرتابم از قید اطاعت
 چرا بگریزم از بند اسارت
 بلطفقت درو ما را خود دو
 ترحم بر علیل بینوا کن

الا ای به تامل در رضایت
 من از وابستگی دارم شکایت
 الا ای طاعت تو عزت دل
 و رای رحمت تو، رحمت دل
 منطیع تو، مطاع جان و دلهاست
 اسیر تو، امیر آب و گلهاست
 خدایا اسم تو داروی جانت
 همه ذکر تو درمان روانست

يَا سَابِغَ النِّعَمِ

يَا دَافِعَ النَّقَمِ يَا نُورَ الْمُسْتَوْحِشِينَ فِي الظُّلَمِ

يَا عَالِمًا لَا يُعَلِّمُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ

افْعَلْ فِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى

رَسُولِهِ وَآلِ أُمَّةِ الْمُبَاهِمِينَ مِنْ آلِهِ وَسَلِّمْ

تَلِيْمًا

يَا سَابِغَ النِّعَمِ وَيَا دَافِعَ النَّقَمِ
يَا مَنْ يَلْطَفُ نَازِحَهُ زَالِ كُلِّ غَمٍّ

يَا دَافِعَ الظُّلَامِ وَيَا دَافِعَ الظُّلَمِ
سَلِّمْهُ مِنْ اسْطَرِّ يَوْمِهِ أُمَّ

يَا مَنْ يُؤَلِّفُ الْمُتَحَاشِي بَظِلِّهِ
صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِ نَبِيِّنَا

هَيْمَتِنَا وَتَبَعْدُ نَا ذَاكَ لَا يَكُونُ
فَا فَعَلْ بِنَا وَمَا هُوَ مِنَّا كَمَا تَكُونُ

ای کامل کننده نعمتها،

ای برطرف کننده نعمتها، ای نور وحشت زدگان و ظلمتها،

ای آنکه فقط توئی، عالمی که مسلم ندارد،

صلوات را بر محمد و آتش بفرست، با ما چنان رفتار کن که
شایسته یست (نه شایسته ما که تو شایسته تقوی و معارفی
و ما سزاوار گناه و عقوبتیم).

صلوات خدا بر رسول او و همه امان مبارک از آل پاکیزه او، و
سلام بر آنان، سلامهای گران و فزادان.

شدم از تشنگی، طاقت کجائے	الا ای ابر رحمت از تور نیران
الا ای دافع وحشت کجائے	قرار دامن دلهای گریزان
بها آن کن که در شان کیم است	الا ای آنکه رحمان و رحیمی
سرو کارم چو بارت رحیم است	نمیدانم روا، خوف و بیمی

الا ای ذات تو رحمت کجائے

مکانت برتر از همهت کجائے

من آنم از تو در خور و مملکت ز بنده آنکه در خور و لایم است
توانی که بود شانت گرامت ز مولا آنکه در شان کریم است

ولی نعمت اهل کرامت
گرامت کن، ولی نعمت کجائے

بهر جا جلوه های رحمت است خدایا بر محبت در رحمت آور
الا ای آنکه رحمت عادت است بروح آل احمد رحمت آور

تو گفتی دعوت دارد اجابت
الا ای صاحب دعوت کجائے

فدای هستی او هستی دل که عشق او غماز دل است
غم او غلت و راستی دل | | فدای او که غمخوار دل است

تو گفتی می شکافی قلب ظلمت
تو ای روشنگر ظلمت کجائے

کجائی ای سیکه این کجاء | | نباشد در خور از خود جدا

جهان در انتظار

نوبت تمام گشت و سخن بچیان بماند

ای جان فدای معنی گفتار ناتمام
که سخنها، هر چه تمامتر باشد ناگفته تر است و
ناگفته ها از آن بیشتر، پس سکوت هم سخن ها دارد.
کجاست آن دل که فهم معنای سکوت کند؟
آن چشمها که از ظلمت ها نور ببینند؟
از دلهره ها بشارتها امن و سلاست !
از رکود و نابودی ها اشارتهای قیامت و حجت !
و چشم براه آفتابه که ابرهای ظلمانی بدرود
وسیه روزیها ببرد !

کجاست آنکه دلهامی فروزد
نگاهش پرده ی گل ها بسوزد؟

کجاست آن دم بخش جان
کجاست آن حضور غیب عالم
الا ای محیی سنت کجائی
جهان بے خنده آغخانه نیست
تو ای روح خدا تادم نیاری
ترا تا این زمین در خود بینند

که جان بخشد به اسلام و ایمان
کجائی ای پدر فرزند آدم
امام و مادی است کجائی
تو بنشسته ولی بیگانه بر پست
ز آدمها نیاید هیچ کاری
زمانه دامن تکتین بر نخیند

خداوند مدد کن ماه مارا
که در ره آورد گمراه مارا

جهان پر فتنه شد ای فتنه دل
بساحل کشتی مارا روان کن
بیا ای صاحب، سرور ما

بیا این فتنه؛ از دل فرو
بیا کار خود ای صاحب زبان کن
که تا افتد بیا ی تو سر ما

ق ۱۴۰۴ که بے تو کفر باشد دین انسان
بیا آ انسان که آمد روح قرآن
پایان م - امیر صادقی تهرانی (وله احمد)
ش ۱۳۶۴